

یادداشتها

۱. دو دهه‌ای عصر مشروطیت، به کوشش جمشید ضرغام بروجنی، از انتشارات اداره کل قوانین مجلس شورای ملی، صفحه‌های ۶ تا ۱۵۹.
۲. همان منبع، صفحه‌های ۲۲۵ تا ۲۳۰.
۳. آن کفر در صفحه ۳۲۷ فرهنگ

The Fontana Dictionary of Modern Thought and edited by Alan Bullock and Oliver Stallybrass, London: Collins, 1977

فلسفه‌ای سیاسی تعریف شده است که «از لحاظ تاریخی با اندیشه آزادی ربط دارد: آزادی ملنی فرد؛ نهادهای سیاسی آزاده؛ آزادی دین؛ کسب و کار آزاد و تجارت آزاد در علم اقتصاد... لیبرالیسم در دقیق‌ترین تعریف کنونی‌اش بر اهمیت خودآگاهی و عدالت در سیاست تأکید می‌کند، و طرفدار حقوق نژادی و دینی اقلیت‌های قومی است، و از آزادیهای ملنی و این حق انسان‌عادی حمایت می‌کند که در تصمیم‌گیریهایی که مستقیماً به زندگی او مربوط است به نحوی مؤثر با او مشورت شود.»

ماء البته، برای آن که مخالفتان را با آزادی و آزادمنشی موجه جلوه دهیم تعریفی از لیبرالیسم بدست می‌دهیم که دل حریف را خالی کند با عیب بعضی از لیبرالها و جنبش‌های لیبرالی را پای آرمان لیبرالیسم حساب می‌کنیم. این کار همان قدر غلط است که کسی عیب برخی از مسلمانان را پای اسلام حساب کند که به ذات خود ندارد عیبی.

۴. طبق جدول مندرج در مجله پیام امروز، شماره ۱۲ خرداد - تیر ۱۳۷۵ (برگرفته از مجله مجلس و پژوهش، شماره ۱۸، ص ۸۰) از یک سو ۱۰ درصد از جمعیت کشور ۳۹/۸ درصد از درآمد ملی را می‌بلعند و ۱۰ درصد دیگر ۱۴/۲ درصد را که جمعاً می‌شود ۵۴ درصد از درآمد ملی، و از سوی دیگر تنها ۱۱/۷ درصد از درآمد ملی به ۴۰ درصد از جمعیت کشور می‌رسد.



الف. کلیات

۱. نوع بشر به تفکر و اندیشه، از سایر جانداران ممتاز شده است و این امتیاز را به برکت مختاریتش در زندگی و سرنوشت شخصی، کسب کرده است. اگر بنی آدم، همچون سایر موجودات جاندار یا بی جان، مقهور و مجبور طبع ساختاری خود یا جبر طبیعت و محیط می‌بود، اندیشه و محصولات آن هم در زندگی او به وجود نمی‌آمد.

اندک شماری از وابستگان به قدرت و مدیران و کاسبان فاسد و رشوه‌خواران و محترکان، فقر شدید توده مردم، خوار و ذلیل شدن اهل اندیشه و ادبیات و هنر؛ آماج دشمنی‌های خطرناک خارجی.

در این معرکه هول‌انگیز، آزادی اندیشه و بیان وضعی معماوار پیدا کرده است. از یک سو تا آزادی اندیشه و بیان نباشد، به عبارت دیگر تا اندیشه حقیقت‌جو در جامعه قدر نیابد و صاحبان آن بر صدر نشینند، خلاق‌ترین نیروهای فکری جامعه گرد نمی‌آیند و راههای برون شد از بحر آنها را نمی‌یابند و رهبری و مدیریت لازم برای پیمودن آن راههای پر از چاه را فراهم نمی‌آورند؛ و از سوی دیگر، چنان که دیدیم، اگر آزادی اندیشه و بیان به دست بیاوریم نه آن را درست به کار می‌گیریم و نه می‌توانیم حفظش کنیم. پس چه باید کرد؟

ره چنان رو که رهروان رفتند

این در واقع پاسخ من به پرسش شماست: تنها در پی دست‌یافتن به آزادی بیان نباشیم، حتی تنها در پی دست‌یافتن به تمام آزادیهای فردی و اجتماعی نباشیم که نزد انسان جدید عزیزند چون مایه کرامت و عزت و پیشرفت اویند، بلکه سرانجام، پس از آن رانده شدنهای مصیبت‌بار دردانگیز به کژراهه‌های عصر جدید و به راست در غلتیدنهای و به چپ فروافتادند، بی‌خردانه افراطی، راه میانه‌ای را که شایسته جامعه ماست و با ارزش‌های فرهنگی ما همخوانی دارد اختیار کنیم و درست همان‌طوری عصر جدیدی بشویم که روزگاری مسلمان شدیم.

در آن روزگار افتخارآمیز نه تنها هویت ملیمان را گم نکردیم، نه تنها بهترین عناصر و ارزشهای ملیمان را با ارزش‌های اسلامی به نحوی خلاق درآمیختیم و یکی از افتخارآمیزترین فرهنگها و تمدنهای بشری را پدید آوردیم، بلکه شاید زیباترین نوع مسلمانی را هم ما ساختیم که عالیترین تجلی آن عرفان عاشقانه ایرانی بود و هست.

هنوز هم جامعه و فرهنگ ایرانی زنده است و می‌تواند یک بار دیگر از آزمون تاریخی دیگری سربلند بیرون آید به شرط آن که نسل زایایی از مجددان علمی و دینی و اخلاقی و ادبی و هنری و نیز مخترعان و صنعتگران و کشتگران و سیاستمداران همدل و همقدم سخت بکوشند (شاید بزرگترین خطای جامعه ما در عصر جدیدی شدن و تجدید حیات فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی این بوده است که نیروی محرکه و رهبری‌کننده این تحول عظیم را حاکمان و سیاستمداران می‌پنداشته است حال آن که مردان علم و فرهنگ و هنر و صنعت چنین نقشی دارند).

البته اکنون نسل کثیرالعهده‌ای از این مردان در جامعه ما موجود نیست اما، شاید در نتیجه بلوغ ناشی از دهها سال آزمون و حذف خطا، افرادی ظهور کرده‌اند که ویژگیهای عصر جدیدی در اندیشه و عملشان مشهود است و وجود هم‌اینان است که نشان می‌دهد فرهنگ و تمدن ایرانی هنوز زنده و پویا و زیباست و این امید را زنده نگه می‌دارد که جامعه ما نیز سرانجام به راهی برود که رهروان رفتند.

۲. اگر از ما بهتران آن مردان را خفه کنند یا رگ بزنند یا در زندان پیوسانند یا دق مرگ کنند که هیچ، اندیشه‌ای باقی نمی‌ماند که آدم غصه آزادی بیان را بخورد، ولی اگر آن مردان زنده ماندند کوه هم که در برابرشان باشد صدایشان را دو چندان بازتاب می‌دهد.

پس آزادی در اندیشه، خصلت طبیعی و ذاتی آدمی است و با هیچ بهانه‌ای و تحت هیچ شرایطی از او سلب‌شدنی نیست؛ مگر تحت عواملی چون ترس یا تلقین و تبلیغ یا ژوندیهای روحی و روانی. اینها همگی از مقولات غیرذاتی و اضافی بر وجود بشرند و لذا، ناپایدار، غیراصیل و زایل‌شدنی، در حالی که آنچه طبیعی و ذاتی و همراه بشر بوده و همیشه خواهد بود، همانا اندیشه و تفکر در آزادی و مختاریت کامل است.

۲. تحول و تکامل اندیشه جز در بستر بیان، یعنی انتقال و مبادله کلامی اندیشه بین آدمیان ممکن نشده است. بیان، ابزار تکامل اندیشه و حتی فعلیت آن بوده و هست. امروزه در علم زیانشناسی نیز، تفکر، بیان و کلام را یک محصول اجتماعی می‌شناسند. اگر بشر ذاتاً اجتماعی یا به‌قول قدمای فلسفه، موجودی مدنی‌الطبع نمی‌بود، بیان و کلام، جایگاه و بستر و ضرورتی نمی‌یافت و این نیز اگر ممکن نمی‌شد، همان اندیشه و تفکر هم که ویژگی ذاتی آدمی بود، در حالت بالقوگی و استعداد باقی می‌ماند؛ نه فعلیت می‌یافت و نه رشد و تکاملی. پس بیان اندیشه، خود ابزار و اسباب فعلیت اندیشه است و بدون آن، اندیشه نمی‌تواند تکوین و تکامل یابد. و چون نیک‌بگیریم در تمام تاریخ بشر، همه تجلیات اندیشه بشری، چون علم، معرفت و هنر که میزبانه‌های آن است، در صور گفتاری یا نوشتاری یا بیانهای هنری یا تظاهرات عملی و رفتاری، همگی تجلیات بیان اندیشه‌اند و همگی معلول و محصول اندیشه در بستر اجتماع و در عین حال اسباب فعلیت و تکامل آن نیز هستند.

بدین ترتیب، آزادی فکر و بیان لازم و ملزوم هم و هر دو از ذاتیات بلاتردید بشر اجتماعی و زندگی اجتماعی و نتیجه و پیامدهای مختاریت و آزادی فرزندان آدمی است.

این معنا را اکثر فیلسوفان و حکیمان بنام و مقدم بر ایشان ادیان و مذاهب توحیدی قبول دارند و همگی بنای تعلیم و تربیت و هدایت فرد را بر توانایی مسئولانه خرد او نسبت به زندگی و مکتوبات خود نهاده‌اند و همین اساس مسئولیت فرد است که در ادیان توحیدی بدان تکیه شده و مبنای پاداش و جزای دنیوی و اخروی قرار گرفته است.

موانع آزادی بیان

عزت‌الله سبحانی

اریاب مذاهب یا قدرتها و نظامهای حاکمه، به هر بهانه که چنگ زند و مصالح قدرت و نظام، هر عامل مسلکی یا مذهبی را دستاویز قرار دهند، نمی‌توانند محدودیتی یا مهاری از خارج وجود آدمی، بر اندیشه و بیان او اعمال کنند، چرا که این حد و مهار، به معنای سلب اختیار طبیعی و فطری اوست و این به‌نوبه خود، موجب سلب مسئولیت از انسان است که خود موضوع اجر و پاداش اخروی (و دنیوی) را که از اصول دیانت توحیدی است، منتهی می‌کند.

۳. پس در فرهنگ ادیان که انسان را مختار و آزاد شناخته و گذارده‌اند در کنار و همزاد با اختیار، مسئولیت و پاسخگویی اعمال و افکار و بیانات خود را نیز بر او بار کرده‌اند. در فرهنگ فلاسفه سیاسی امروزین نیز اصل آزادی را کنار مسئولیت مطرح کرده‌اند.

اریک فروم، که از منظر روانشناسی تحلیلی به انسان کنونی و مشکلات و دردهای او نگاه می‌کند و نوعی فرار یا گریز از آزادی را در عملکردهای ایشان می‌یابد، آن را معلول فرار از مسئولیت و پاسخگویی اعمال و رفتار و زیست اجتماعی می‌شناسد و او نیز بدان می‌رسد که آزادی بدون مسئولیت معنا و مفهومی متعالی ندارد.

با این مقدمات، پیش فرض، این خواهد بود که تحقق و بالندگی اندیشه آزاد و بیان (با هر صورتی) در بستر جامعه و برای جامعه و با جامعه صورت می‌گیرد و بدون این پیش‌شرط، آزادی فکر، بی‌مسئولیت و بی‌بندوبار عمل می‌کند و چون برگ کاغذی در هوا دستخوش وزش هر باد و نسیمی می‌شود و محصولی جز سرگردانی برای خود و محیط به‌بار نمی‌آورد. بنابراین بنیان مسئولیت بر این است که آزادی فکر و بیان آزاد آن با جامعه که بستر فعلیت آنها بوده و هست چه می‌کند و به آن چه مقدار از امنیت و اطمینان و استقرار و رفاه عرضه می‌کند. پاداش اخروی آن به جای خود امری است که بین خود فرد و ذات رب‌العالمین جاری می‌شود، اما در زندگی این دنیا و روی زمین خاکی و نه آسمانها، مسئولیت از منظر خدمتی که به جامعه عرضه می‌شود، برمی‌خیزد و معیار مسئولیت در زندگی اجتماعی، یعنی در فضایی که آدمیان واقعی و خاکی (یعنی حاوی نسیبهای گونه‌گون از ضعف و قوت، خیر و شر، حق و باطل و...) در آن، با هم همزیستی می‌کنند، از این تعیین می‌شود که چقدر از همان جامعه الهام می‌گیرد و دردها و مصالح آن انگیزه فکر و عمل انسان می‌شود و چقدر در رابطه و مبادله با آن قرار دارد و چقدر برای دغدغه‌های اصلی و بنیانی جامعه، یعنی بقا و امنیت و آرامش و رفاه و توسعه و تعالی آن مفید است. معیار مسئولیت در زندگی اجتماعی روی زمین همین است و پس.

مسئولیت دینی

سؤالی که در بحث آزادی بیان مطرح است این است که مسئولیت اجتماعی که از آن نام بردیم، با مسئولیت دینی چه رابطه‌ای دارد و آیا این دو نوع مسئولیت قابل جمع‌شدن است یا آنکه بین آنها تضاد و تناقضی ذاتی وجود دارد.

اولاً، از منظر دین توحیدی، به جامعه از آن نظر می‌نگرند که محیطی امن و آزاد و آباد و فارغ از ترسها و اسارت‌های تحمیلی، برای حیات و بالندگی فرد باشد؛ فردی که مختار و آزاد و مسئول اعمال خود شناخته شده است و تنها در صورتی مسئول اعمال خود، از منظر دینی و در برابر پروردگار خواهد بود که قیود و زنجیرهایی بیرونی و تحمیلی، بالندگی آزاد او را محدود نکند. و در دادگاه نهایی در پیشگاه پروردگار، فرد است که مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اما عوامل محدودکننده مختاریت فرد و آزادی فکر و بیان عمل او، از منظر دینی، همان است که در جامعه صرف‌نظر از آیین و دیانت آن، موانع آزادی شناخته شده است. پس از این جهت بین مسئولیت اجتماعی و مسئولیت دینی، اشتراکی وجود دارد.

ثانیاً، از دیدگاه دینی، مسئولیت در برابر پروردگار رب‌العالمین، به‌میزان خدمت درازمدت و حکمت‌آمیزی بستگی دارد که نسبت به خلاق و امن و آسایش و آرامش و رفاه آنها صورت می‌گیرد. آن آستان را نیازی به عبادت بندگان نیست؛ عبادت به جز خدمت خلق نیست، در آن دادگاه نیز ارزشهایی چون صداقت و اخلاص و... در همین‌گونه خدمات نسبت به خلاق ارزیابی می‌شود و هر قدر وزن این

خدمات با صدق و اخلاص بیشتر، ارزش و پاداش آن نیز در آن آستان بیشتر است.

ثالثاً، صرف‌نظر از دو دلیل فوق، چون دامنه دقت و نظر را عمیقتر کنیم، در می‌یابیم که خدمت به جمع و جماعت و احساس تعهد و تعلق خاطر نسبت به آن، مقدمه و گام اول یک سلوک دینی است، در هر دو حوزه جامعه و دین، اصل و اساس سلوک فرد، برای تحقق زیست یا هم‌زیستی اجتماعی ویژگی خاص انسان است که عاملی ربط دهنده و ملاطی وصل‌کننده، بین آحاد انسان است. این ملاط نمی‌تواند چیزی به جز یک سرچشمه و خاستگاه مشترک و فراگیر باشد که همه آدمیان از آن می‌جوشند و می‌نوشند و از آن حیات می‌گیرند. اگر این حقیقت مشترک و فراگیر توسط آحاد، ادراک و احساسی نشود، همه آحاد خود را جزایری مستقل تلقی می‌کنند که فقط باید لذات و شهوات خود را تعقیب و منافع خصوصی خود را تدبیر کنند. این تلقی، انواع تعدی و بهره‌کشی انسان از انسان را به بار می‌آورد. تعقیب این راه و فرورفتن هر چه بیشتر در آن اثری فزاینده و شتاب‌آور دارد تا آنکه آن آحاد مستقل از هم را به سوی یک سیاهچاله انسانی - اجتماعی Black Hole که همه چیز را می‌بلعد و چیزی پس نمی‌دهد، می‌راند. اصطلاح اتمیسم اجتماعی که نقادان لیبرالیسم از منظر دموکراسی به کار برده‌اند، پیدایش همین حالت است؛ افرادی صددرصد جدا و بیگانه و متعدی نسبت به هم، بدون احساس تعلق و ادراک حقیقتی فراگیر. آن کس که به حقیقت، مسئولیت و تعهد اجتماعی دارد، از دنیای اتمیسم اجتماعی، یک گام مهم و محکم برداشته و از سیاهچاله خودپرستی بیرون آمده، قدم بعدی که در پیش دارد، مشاهده و تجربه عینیت آن واقعیت مشترک و فراگیر است که همه‌ هستی، من جمله انسان از آن می‌جوشد و این تجربه، کاملاً امری درونی و وجدانی است که جامعه را بدان دسترسی نمی‌باشد. بنابراین سلوک دینی و سلوک اجتماعی و احساس مسئولیت و تعهد در این هر دو دیسپلین، جوهر متضاد ندارد، بلکه در بخش عمده، موافق و هم خط و هم نظر و در طول هم است. در قسمت دیگر مقاله نشان می‌دهیم که اتفاقاً همان وجه مشترک این دو نوع مسئولیت (دینی و اجتماعی) است که در امکان و صلاحیت دخالت جامعه قرار می‌گیرد و بخش دوم که فارق بین اندیشه دینی و اندیشه اجتماعی است، مربوط به وجدانیات افراد می‌شود که از حوزه دخالت جامعه و به طریق اولی، دولت خارج است.

ب. موانع آزادی بیان

بمعمولترین عاملی که خواستار محدودیت تا سر حد تعطیلی آزادی بیان است، همانا قطبهای مسلط بر قدرت سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی است. آنها حضور، پیداری، هوشیاری، دخالت، نظارت و چندان‌چون مردمان تحت سلطه خود را بر نمی‌تابند؛ آزادی بیان ظاهرترین بروز آن هوشیاری و نظارت تحت سلطگان و حکومت شدگان است.

اما موانع آزادی همین تنها نیست. جو و فضا و فرهنگ سیاسی - اجتماعی هم یکی دیگر از موانع است. اگر روح نقدپذیری یا تساهل و تسامح در جامعه به صورت فرهنگ درنیامده و نهادینه نشده باشد در بطن جامعه، نیز صرف‌نظر از حاکمیت آن، جایگاهی برای آزادی بیان وجود ندارد. چه فرق می‌کند که یک صاحب رأی و اندیشه از ترس حاکمان، نظر خود را فرو خورد یا آنکه از بیم جو و فضای

هیجان‌زده اجتماعی یا جنجال‌رقیبان سیاسی، مراکز قدرت اجتماعی و فرهنگی یا مطبوعاتی، دهان خود را ببندد؛ فضای اجتماعی اگر چنین باشد، قدرت سیاسی منبعث از آن نیز بر حسب اعتیاد اجتماعی خود گرایشی به تحمل آزادی بیان نخواهد داشت که بر عکس.

مانع دیگر در برابر آزادی فکر و بیان، فرار خود مردمان از آن است، بدان علت که حوصله اندیشیدن و دقت و خلاقیت فکری را ندارند یا مسئولیتهای ناشی از زندگی اجتماعی و آزادی فکر و بیان را بر نمی‌تابند یا سودجویی و فرصت‌طلبی، ایشان را غافل می‌کند. به این جهت ترجیح می‌دهند که کسان یا دستگاهی، از جانب آنها فکر کنند و آنها را راه ببرد. به قول اریک فروم، آزادی‌گریزی یکی روان‌نژندی است که مردمان دنیای کنونی را می‌آزارد. مردمان عادی بیشتر تمایل دارند گردانده یا راه برده شوند تا اینکه خود اندیشه و فکر را در رابطه با واقعیات و حوادث و نیازهای عمیق خود و جامعه به کار اندازند. روشنفکران نیز جز معدودی استثنایی به تکرار کلیشه‌های موروثی تمایلتر هستند.

یکی دیگر از موانع آزادی بیان، اندیشه‌ها، فلسفه‌ها یا مکاتب ایدئولوژیک ویژه‌ای است که بر حسب آموزه‌ها و روایت خاص، خود را قیّم، معلم و مربی مسلکی یا مذهبی و سرپرست مردمان می‌دانند و آنان را از هر نوع تحقیق و تتبع آزاد فکری و برخورد آرا و تحزی حقیقت می‌ترسانند یا بیم از انحراف و انعطاف از اصل ایمان یا سلوک دینی یا مکتبی را به ایشان تلقین می‌کنند تا خودبه‌خود به تقلید روی آورند و از تحقیق روی گردانند.

مانع دیگر آزادی بیان، جو یا فرهنگ سیاسی یا اجتماعی است که نااندیشیده، هر فکر یا بیان نو را با حرّبه تهمت و انتساب به این یا آن قطب یا منابع خارجی بدنام، سرکوب و خفه می‌کنند.

اما در کنار همه اینها که موانع آزادی بیان شمرده می‌شوند، امر یا مهارتی دیگر برای آزادی بیان وجود دارد که نه مانع، که ناظر، تصحیح و تعدیل‌کننده فکر و بیان است و آن را مسئولیت خوانده‌اند به‌طوری که بزرگان فلسفه آزادی، همواره آزادی را بدون مسئولیت، فاقد فایده و صفت تعالی بخشی دانسته‌اند. با تعریفی که (در بند الف. ۳) آمد، مسئولیت اجتماعی، فکر و بیان آزاد را، چون تنه درختی هرس می‌کند تا در راستایی رشد و نمو کند که امنیت، آرامش، رفاه و اقتدار را برای جامعه فراهم کند. زیرا که تنها در جامعه‌ای با این صفات، یا در فضایی امن و آرام است که اندیشه و بیان، فارغ از هر ناامنی و بی‌بسی به رشد و بالندگی خود نایل می‌آید. پس مصالح جامعه است که مشروط‌کننده آزادی بیان می‌شود و بس.

اما در اینجا، توجه به ظرافتی ضرورت می‌یابد، تا این عامل مشروط‌کننده، خود به سلی در برابر اندیشه و بیان آزاد بدل نشود. ظرافت امر مبتنی بر این حقیقت است که اعمال نظارت این ناظر مشروع، یعنی مسئولیت تا کجا برعهده فرد است و از چه مرزی وارد حوزه دخالت جامعه می‌شود.

جامعه در رابطه و تعامل با افراد و اجزای خود، جز به عملکرد و بیان ملموس و محسوس افراد، یعنی رفتار اجتماعی آنها، دسترسی ندارد. سطح درونی یا مقدمات و مقدمات و جوانی فکر و بیان، از دسترس جامعه دور است و جامعه به‌عنوان ناظر نمی‌تواند به چیزی که از دسترسش به دور است، وارد شود یا بر آن اعمال نظارت کند یا آن را مشمول ضوابط مطلوب خود یا قوانین موضوعه کند، حتی وجدان خودآگاه آدمیان که نیات و اهداف و انگیزه‌های رفتار

اجتماعی افراد (بیان و عملکرد) را رقم می‌زند، برای خود فرد معلوم است، ولی جامعه از آن اطلاعی یقینی نمی‌تواند داشته باشد. علم روانشناسی تحلیلی (روانکاوی) معاصر، به اینجا رسیده است که بخش ناخودآگاه ضمیر آدمیان را و میزان تأثیر آن بر خودآگاه و نیت و اهداف رفتار خودآگاه او بر خود شخص نیز به‌طور غیرمستقیم پنهان است. مگر با تحلیلهای مفصل و پیچیده و عمیق پزشکی روانشناس؛ چه رسد بر جامعه که نسبت به فرد، واقعیتی بیرونی و بیگانه است. بنابراین به دلالت عقل و تجربه و علم روانشناسی تحلیلی جامعه را امکان و صلاحیت ورود به آن حیطه نیست. جامعه تنها و تنها می‌تواند بر پروژات عملکردی یا بیانی افراد وارد و آن را با معیارهای خود اعم از عقلایی، اخلاقی، قانونی، شرعی و... مقایسه کند و از فرد بخواهد که آنها را رعایت کند.

عرفای ما، رفتار و سلوک آدمی را به عمل ظاهر، نیت، ضمیر و سیز و طبقات خفیه سیز تقسیم می‌کنند و تنها خالق یگانه را عالم و مشرف بر خفیات ضمیر و سر و اسرار و نیت می‌دانند. حتی خود فرد، تنها از نیت خود با خبر است و از ضمیر و اسرار خود (حوزه ناخودآگاه) نیز اطلاعی ندارد، جامعه و محیط که جای خود دارند. نتیجهای که می‌گیریم، این است که سطوح درونی و وجدانی بیان، از صلاحیت و دخالت جامعه و به طریق اولی، از صلاحیت دولت به مثابه تبلور اقتدار جامعه خارج است که در آن دخالتی کند یا از آن شاهد و پرونده‌ای بسازد یا بر آن نظارتی اعمال کند. این‌گونه امور یکسره بین خود فرد و آن مقامی که بر وجدان آگاه و ناخودآگاه او اشراف و حضوری دارد، می‌تواند مورد رسیدگی و قضاوت یا تعیین قوانین و ضوابط قرار گیرد. و این امری عقلایی است.^۲

تنها حکومتها و نظامهای جبار و استبدادی (توتالیتر) هستند که برای خود چنین توان و صلاحیتی قائل می‌شوند. والا گذشته از حق و باطل چنین صلاحیتی، نه معرفت یقینی نسبت به وجدانیات افراد ممکن است و نه دخالت آمرانه در آن امور قادر به حل آن می‌باشد. به هر تقدیر آنچه فرد باید به خاطرش پاسخگویی جامعه باشد و جامعه را امکان و صلاحیت ورود و اعمال نظارت بر آن دارد، همان ظاهر رفتار امور اجتماعی او در قالب عمل اجتماعی یا بیان افکار است که تحت مقررات و قوانینی ناظر بر همین رفتار اجتماعی می‌تواند مورد دخالت و نظارت قرار گیرد. بنابراین مسئولیت می‌تواند تنها حد و شرط آزادی بیان باشد و لاغیر.

چگونگی ایجاد و حراست از آزادی بیان

معروض شد که چون اندیشه و بیان آدمی در جامعه و با جامعه تکوین و تکامل می‌یابد، پس این هر دو (اندیشه و بیان) یک نوع وابستگی ذاتی به جامعه دارد. فرد برای پایداری از آزادی فکر و بیان خود ناگزیر است که جماعت یا جامعه را پاس بدارد. بنابراین نفس اقدام به فکر و بیان آزاد، مستلزم احترام به جماعت است و این ضرورتی است برای آزادی بیان.

پاس جماعت داشتن عبارت است از احساس مسئولیت و مراقبت نسبت به اموری که جامعه را سرپا، زنده، امن، آرام و خالی از دغدغه فقر و انحطاط نگه می‌دارد. اگر کسی، خود را در این امور مکلف و مسئول بداند، حد دیگری بر آزادی بیان او نیست. دولت‌ها و نظامها هم از آن جهت محترم و لازم‌الاطاعه هستند که به این‌گونه

نیازهای بنیادی جامعه خدمت کنند و اگر جزئی یا بعدی از آن ضروریات بنیادین را مخدوش یا متزلزل کنند، عقلاً می‌بایست مورد مقابله و مداخله قرار گیرند.

چنان‌که در موانع آزادی بیان گفته شد، مخالف آزادی بیان تنها دولت‌ها نیستند، قطبهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی درون جامعه، مکاتب و افکار نافی آزادی و اختیار بشر، اندیشه‌ها و سنن و اخلاقیات درازمدت اجتماعی و فرهنگ سیاسی... نیز از مقوله موانع آزادی بیان هستند. پس مقابله و برخورد و مبارزه مستمر با همه این موانع، نخستین نکته در تکوین و حراست از آزادی بیان است، اما همین نخستین نکته خود مستلزم شرایط و ضرورتی است تا موثر افتد؛ انصاف و عدالت کل‌نگری و فرانگری، پرهیز از کینه و تصفیة حساب و شهرت‌جویی و قدرت طلبی و... از شرایط ضروری گام نخست است.

دوم اینکه، حراست از آزادی بیان، غیر از پابندی به شرایط فوق، مستلزم جسارت و شجاعتی است. و این بدان معنی است که فرد سلامت جامعه را بر رفاه و سلامت معرفت خود ترجیح دهد. آزادی فکر و بیان، اموری کسب‌شدنی و گرفتنی هستند، نه اعطایی و کسب آزادی محتاج به اراده و جسارت است.

سوم اینکه، کسب آزادی در بیان و فکر و عمل اگر تدریجی باشد، عمیقتر و پایدارتر است تا آزادیهای بسته‌بندی شده و یکباره، زیرا که آن آزادی برای صاحبش مفید است که با تجربه و اقدام آگاهانه خودش اخذ و جذب شود و این تنها در یک حرکت تدریجی و دیالکتیکی امکان‌پذیر است. اینکه با دخالت یک قدرت فائق خارجی (مثل شهریور ۲۰) و حتی یک انقلاب (مثل انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی سال ۵۷) انواع آزادیها یکباره بر جامعه فرو بارند، دال بر بقا و رسوخ آزادی نیست، چرا که جامعه و همه افراد جامعه، آزادی را با اقدام و تجربه شخصی خود به دست نیاورده‌اند، مقامی دیگر آن را به ایشان تقدیم کرده است. قدرتهای خارجی برحسب منافع و مصالح خودشان آزادی را به ارمغان می‌آورند و چون نیاز قطعی ایشان درگذشت، خود محرک سلب آزادی می‌شوند. اما انقلابیان نیز به‌رغم اهداف و نیت پاک خودشان به هر حال اقلیتی کوچک (حزب، سازمان، گروه‌بندی اجتماعی) میان جامعه بزرگ می‌باشند. تربیت و تجربه و فهم همه جامعه همانند و هم‌تراز اینان نیست. همان انقلابیان نیز پس از کسب قدرت، ممکن است با تحلیلهای و بهانه‌هایی خاص به عمد یا به سهو از دعاوی و مواعید اولیه خود عدول کنند و حتی به ضد آن روی آورند و تبدیل قول (اصطلاح قرآنی) کنند. به هر حال آزادیهای بسته‌بندی شده و اعطایی هیچ‌گاه پایدار و خوش عاقبت نبوده‌اند و این را تجربه یک‌صدساله مبارزات آزادیخواهی در کشور خودمان به خوبی نشان می‌دهد.

